

## جای نام شناسی سرحدات ایران از منظر شاهنامه فردوسی

دکتر مرتضی تهامی - استادیار تاریخ، دانشگاه خوارزمی  
دکتر مراد کاویانی راد\* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۱۱

### چکیده

اصطلاح سرحد ناظر بر تعیین حدود نسبی قلمرو واحدهای سیاسی - فضایی پیشا وستفاليا است و واژه مرز حدود دقیق و رسمی وسعت سرزمینی دولت‌های مدرن را نشان می‌دهد. تحدید وسعت واحدهای سیاسی - فضایی تاریخی، تابعی از دوره زمانی و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم است. مقاله حاضر بر تعیین سرحدات ایران از منظر شاهنامه فردوسی متمرکز است. از آنجا که شاهنامه اثری حماسی است، سرشتی زمانمند و مکانمند ندارد و تحلیل محتوای آن بر بنیاد واژه سرحد، امکان می‌پذیرد که این امر مستلزم بهره‌گیری از دانش «جای نام شناسی» است. مقاله حاضر بر این فرض استوار است که جای نام‌های موجود در شاهنامه از یکسو، بازتاب نام‌های جغرافیایی ایران و بیخ در اوستا به عنوان یکی از منابع تدوین شاهنامه است و از دیگر سو، گویای کوششی است که در زمان ساسانیان برای انطباق نام‌های اساطیری اوستا با واقعیات جغرافیایی فلات ایران شده است. دیگر آنکه شاهنامه الزاماً اثری تاریخی - جغرافیایی صرف نیست و نگارش آن تابع جهان اندیشه فردوسی و منابع مورد استفاده او بوده است. یافته‌های تحقیق نیز به روش کتابخانه‌ای (کتب بویژه خود شاهنامه و نشریات) گردآوری شده است و روش شناسی پژوهش نیز ماهیتی روایتی - نقلی دارد. نتیجه پژوهش نشان داد که فردوسی در قالب شاهنامه به صورت سر راست به تعیین حدود جغرافیایی ایران پرداخته و غیرمستقیم با توجه به رخدادهای سیاسی و تاریخی در دو مقیاس جهانی و ایرانی به واگویی مرزهای تاریخی - فرهنگی ایران پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: جای نام شناسی، سرحد، مرز، شاهنامه فردوسی، ایران.

## ۱- مقدمه

جای نام شناسی یا توپونیمی<sup>۱</sup> دانشی است که به مطالعه نام‌های جغرافیایی می‌پردازد. این دانش بسیاری از واقعیات و رخداد‌های تاریخی، اجتماعی، زبان شناسی و جغرافیایی پنهان که جز نام، اثری از آنها به جای نمانده است را آشکار می‌کند. از این رو به شدت در پیوند با علوم جغرافیایی، تاریخ و زبان‌شناسی قرار دارد که طی چند دهه اخیر نیز در حوزه جُستارهای مرتبط هویت نیز وارد شده است. بر این پایه، جستار هویت، سویه‌های متکثری دارد. هویت ملاک تمایز یک واحد در برابر دیگر واحدهاست. متناسب با برداشت‌های مختلف، هویت معانی متفاوت می‌یابد از این رو، تعبیری ثابت ندارد و تعاریف و گونه‌های مختلفی از هویت وجود دارد. از منظر جغرافیایی، آنگاه که آدمی نخستین سرپناه را برپا کرد با جداسازی فضای اندرونی و بیرونی آن، تعریفی از مفهوم هویت در پیوند با مرز، سازماندهی فضا، تعیین قلمرو و حاکمیت پدید آورد. بر این پایه، هویت برآیند احساس تعلق و تعهد افراد جامعه به نمادهای سرزمینی و فرهنگی است و کارکرد آن ایجاد تمایز جوامع به همراه همبستگی اجتماعی آنهاست. از این رو، مفهومی دو بعدی در قالب همانندی و ناهمانندی همزمان دارد؛ از یک سو با تأکید بر همانندی‌ها و سنجه‌های همبسته‌ساز، «خود» و «ما» را پیرامون کانونی واحد، همبسته و متعهد می‌کند از دیگر سوی «خود» و «ما» را از «دیگر»، «هماورد» و «دشمن» باز می‌شناساند. بر این پایه، پیشینه‌ای به دیرینگی زیست و اجتماع انسان‌ها دارد. این اجتماع به فراخور منافع، مصالح، جهان‌بینی، موقعیت جغرافیایی و بنیادهای زیستی که علت وجودی آن به‌شمار می‌روند از «خود» تعریفی به‌دست داده است که آن را از «دیگران» متمایز می‌کند که پیامدهای این تمایز در کنش‌ها و واکنش‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری اقوام و ملت‌های کهن قابل ردیابی است. کتاب شاهنامه فردوسی در جایگاه سند هویت و حماسه ملی ایرانیان و شاهکار حماسی زبان فارسی، یکی از سترگ‌ترین حماسه‌های جهان و مهم‌ترین نامه اندیشه سیاسی ایران شهری در دوره اسلامی است (Tabatabaee, 2006: 88) که از منظر، اندیشه، اجتماع، واژگان، اساطیر،

---

1- Toponymy

حماسه، ادبیات، تاریخ، جای نام شناسی و فلسفه، واجد ارزش‌های والایی در گستره فرهنگ و مدنیت ایرانی است. چنانچه بپذیریم که نام‌های جغرافیایی در حکم شناسنامه یک کشور و ملت هستند، در این اثر واژه ایران با صدها بار تکرار در سراسر شاهنامه یکی از آشناترین و پُر بسامدترین واژگان این اثر حماسی به‌شمار می‌رود. واکاوی موقعیت و گستره جغرافیایی سازه تاریخی و فرهنگی ایران در شاهنامه با توجه به گوناگونی منابع مورد استفاده فردوسی در نوشتن شاهنامه و شناوری نام‌جای‌ها و اشخاص، تعیین حدود آن را با دشواری همراه کرده است. روایت‌های شاهنامه به‌سان دیگر حماسه‌های ملی، زمانمند و مکانمند نیستند زیرا هر اندازه شفافیت زمان و مکان بیشتر باشد رخدادهای داستانی و اساطیری به تاریخ نزدیک می‌شوند و از ارزش حماسی آنها کاسته می‌شود. فردوسی به اتکای منابع و مفاهیم تاریخی همانند: «شاه جهان»، «هفت کشور» و «ایران‌شهر» به‌نوعی حاکمیت ایران بر جهان و کانون آن را یاد کرده است. نوشتار پیش‌روی، با بهره‌گیری از روش پژوهش تاریخی بر این فرضیه استوار است که نام‌جایی‌های موجود در شاهنامه بازتاب نام‌های جغرافیایی ایران‌ویج در اوستا به‌عنوان یکی از منابع تدوین شاهنامه است و نیز کوششی است که در زمان ساسانیان برای انطباق نام‌جای‌ها اساطیری اوستا با واقعیات جغرافیایی فلات ایران شده است.

## ۲- روش تحقیق

داده‌ها و یافته‌های مورد نیاز پژوهش کنونی با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای (کتب بویژه خود شاهنامه و نشریات) گردآوری شده است و روش شناسی انجام آن ماهیتی روایتی و نقلی دارد.

## ۳- ادبیات نظری

### ۳-۱- جای نام شناسی

از آغاز آفرینش تا به امروز آدمی برای بازشناسی محیط زیست خود به نام‌گذاری پدیده‌های پیرامونی پرداخته است. نام‌های جغرافیایی بخشی از اطلاعاتی هستند که آدمی هر روز با آن سر و کار دارد نام‌هایی که طی سده‌ها و هزاره‌ها پدید آمده‌اند. توپونیمی علمی که به بررسی نام‌های جغرافیایی می‌پردازد و ویژگی‌های آنها را از دیدگاه تاریخی، جغرافیایی بویژه زبان

شناسی آشکار می‌کند (Taraghiogaz, 2003: 137). توپونیمی واژه‌ای یونانی است که از دو بخش Topo به معنی «زمین» و Onim به معنی «نام» تشکیل شده است. پیشگامان این علم در ایران، واژه «جای‌نام» را معادل Toponym برگزیده‌اند. این واژه مرکب از نظر ساخت، اضافهٔ مقلوب از ترکیب اضافی «نام جای» است (Abolghasemi, 2005: 50). «جای‌نام شناسی» نیز برابر توپونیمی به کار می‌رود. توپونیمی (با وجه تسمیه علمی نام‌های جغرافیایی) به معنی تجزیه و تحلیل نام مکان‌ها از جنبه‌های گوناگون زبان‌شناسی و اثبات معانی آنها با ذکر دلایل و مدارک استوار و غی مشکوک است (Sharogh, 2007: 2). هر نام جغرافیایی سه ویژگی دارد: اول، مکان و موقعیت، دوم پیشینه تاریخی و گذشته و سوم، ساختار مفهومی. بر این پایه جای‌نام شناسی دانشی است که در کانون سه راهی جغرافیا، تاریخ و زبان شناسی قرار دارد حتی اگر یک جای‌نام مصداق کالبدی عینی نداشته باشد گویای موجودیت آن در زمان و جای دیگر است (Refahi, 2002: 33 & 16).

### ۲-۳- هویت و هویت تاریخی

هویت، مجموعه ویژگی‌های ادراکی، تصویری و الگوهای رفتار اکتسابی است که فرد و گروه منتسب به آن «خود» را از افراد و گروه‌ها «دیگر» متمایز می‌پندارد. از این رو، هویت ابزار معرفی (Abasi and kashani, 2009: 36) و ملاک تمایز یک واحد در برابر دیگر واحدهاست (Razavi, 2009: 10-15). پنداشت‌ها و برداشت‌های متقابلی که افراد و گروه‌ها از یکدیگر دارند در تقویت یا تضعیف بنیادهای هویت گروهی نقش می‌آفرینند. میزان شناخت و برداشت افراد جامعه از یکدیگر، بنیاد کنش متقابل آنهاست. این که «ما» از «دیگران» چه برداشتی داریم و آنان را چگونه ارزیابی می‌کنیم، تأثیر به‌سزایی در برقراری ارتباط، دوری‌گزینی، نفی و حتی حذف دیگران دارد. کنش متقابل انسان‌ها تابع جهان اندیشه آنهاست و متأثر از نقش ذهنیت و سوگیری‌های ذهنی خود، آن دسته از پدیده‌ها را می‌بینند که «باید» ببینند. ترکیب شناخت‌ها (اعتقادات و باورها)، احساسات (هیجان‌ها و عواطف) و آمادگی برای عمل (گرایش‌ها) نسبت به پدیده‌های معین و دیگران در برهم‌کنشی آنها تأثیر جدی

دارد (Nazari, 2013: 49). در بسیاری از جوامع، مفهوم هویت و مصداق‌های آن تابع موقعیت جغرافیای و بسامد رخداد‌های تاریخی بوده که در آن بستر جغرافیایی به فراخور ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و امنیتی حاکم در دوره‌های مختلف نمود داشته و به هویت تمدنی آن شکل داده است. درک چنین هویتی به فرد این امکان را می‌دهد که احساس کند زیست‌مند سرزمینی است که بنیادهای فرهنگی آن ریشه در روزگاران کهن دارد. احساس تعلق به یک تمدن به معنای وابستگی به تمامی نمودهای سخت‌افزاری و نرم‌افزاری (سازه‌های تاریخی، ارزش‌ها، یادواره‌ها و یادمان‌ها، چهره‌های علمی، ادبی، رزمی و...) آن تمدن است. مطالعات تاریخی ابزار نظری و روش‌شناسی مناسبی برای شناخت هویت تاریخی است. نحوه نگرش به تاریخ یک ملت و دریچه‌ای که از آن به گذشته نگریسته می‌شود در فرایند شکل‌گیری هویت و هویت تاریخی ملت‌ها تأثیر به‌سزایی دارد. چنانچه هویت به‌مثابه فرایند «ساخت معنا و آگاهی» تفسیر شود فرایندی که بر بنیاد شناسه‌های فرهنگی کشورهای کهن و دیرپا استوار بوده است ناگزیر از همراهی با اسطوره و حماسه (داستان‌های نخستین) به‌عنوان دو بنیاد هویت بخش کهن است (Deilam Salehi, 2007: 3-24). ماندگاری اسطوره و حماسه گویای آرزوها و آرمان‌هایی که از آغاز پیدایش در بطن آن ملت نهفته بوده و ماندگاری آن، پایه علت وجودی و مایه پایداری و ماندگاری آن را فراهم کرده و به‌واسطه آن خود را یکتا و ماندگار انگاشته و به سازماندهی سیاسی فضا پرداخته است.

### ۳-۳- مرز

آنگاه که آدمی نخستین سرپناه و قلمرو را برپا کرد با جداسازی فضای اندرونی و بیرونی آن، تعریفی از مفهوم مرز در پیوند با سازماندهی فضا، تعیین قلمرو حاکمیت، هویت و فرهنگ پدید آورد. مرز خط، نقطه یا سطحی است که محدوده یا گستره پدیده‌ای را نشان می‌دهد (Welstead, 2008). واژه مرز در دانش جغرافیای سیاسی ناظر بر مرزهای بین‌المللی است که دو کشور را از هم جدا می‌کند و عموماً کشمکش بر سر هویت و تعلق در همین محدوده‌های مرزی رخ می‌دهد (Gallaher and Gilmartin, 2009: 209). مرز به‌عنوان

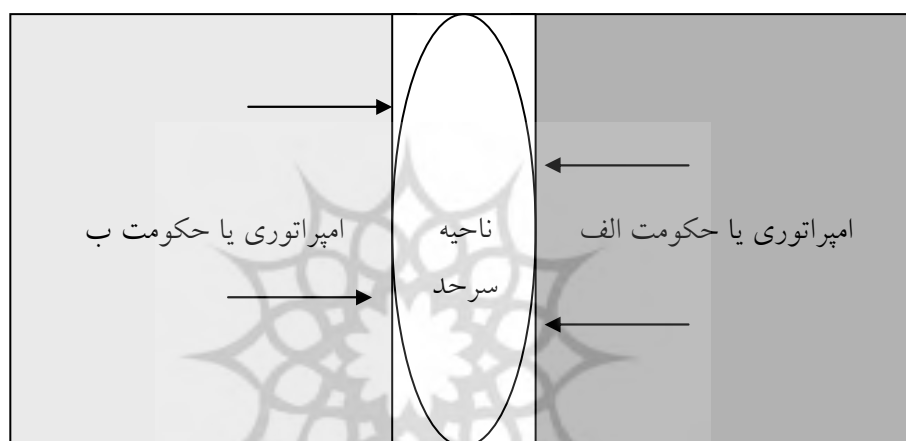
پدیده‌ای جغرافیایی-سیاسی آخرین حد قلمرو زمینی، هوایی، دریایی و زیر زمینی هر واحد سیاسی-فضایی (شهر و کشور) است که مهم‌ترین عامل تشخیص و جدایی سرزمین واحدهای سیاسی-فضایی از هم به‌شمار می‌رود. این خطوط اعتباری و قراردادی در قالب عوارض طبیعی همانند خط‌القعرها و خط‌الرأس‌ها و گاه با استفاده از خطوط فرضی و قراردادی برای تحدید حدود واحدهای سیاسی-فضایی روی زمین و اسناد مرزی به‌کار می‌روند (Antinarotics, 2012). چنین تعریفی از مرز ناظر بر پدیده دولت-ملت در مفهوم امروزی آن است که پیشینه آن به چهار سده پیش یعنی صلح وستفاليا (۱۶۴۸) باز می‌گردد. از این زمان به بعد با توجه به تحول ماهیت حکومت‌های جدید که واجد زمینه‌ها و توانش‌های بنیادی برای تغییر نواحی سرحدی به خطوط مرزی بودند زمینه‌پاگیری مرزها فراهم شد. حکومت‌های مدرن نیاز داشتند محدوده اقتدارشان در یک سرزمین مشخص شود. بدون خطوط مرزی شناخت جایی که حاکمیت یک کشور پایان می‌یابد و حاکمیت کشور همسایه آغاز می‌شود، ناممکن است. گذر از مناطق سرحدی نامشخص به خطوط مرزی معین، برآیند طبیعی منطقی تحول قوانین قبیله‌ای و تبدیل آن به قوانین سرزمینی بود. در نظام حکومتی مدرن حاکمیت بر پایه سرزمین است. افزایش روز افزون جمعیت و نیاز فزاینده مردم به منابع طبیعی سبب شدند که حکومت‌ها در علامت‌گذاری خطوط مرزی دقت و مرزها تا حد امکان کمترین فضا را اشغال کنند (Mirheidar, 2011: 161).

#### ۴-۳- سرحد

در روزگاران پیشا وستفاليا واژه سرحد برای توصیف ناحیه تماس و برخورد بین دو واحد فضایی-سیاسی مستقل به‌کار می‌رفت. این ناحیه کُنشگاه و حوزه نفوذ واحدهای سیاسی پیرامونی (امپراطوری) به‌شمار می‌رفت تا آن واحدها در تماس مستقیم قرار نگیرند. آن زمان محدوده پهناوری را که حد فاصل میان دو امپراطوری بود منطقه سرحدی می‌خواندند (Mirheidar, 1993: 167). سرحد شاخص حدود بیرونی قدرت و نفوذ یک حکومت یا نشانه لبه‌های فشار سیاسی یک قدرت در برابر دیگری بود. سرحد ناحیه‌ای با

عرض‌های متفاوت میان دو حکومت پیرامونی بود که قانون خاص خود را داشتند و تابع سرزمین هیچ یک از دو حکومت نبود با این حال، هر یک از حکومت‌ها به نسبت قدرت‌شان در آن حضور داشتند و از منابع و امکانات آن استفاده می‌کردند (Mojtahedzadeh, 2000: 32).

شکل شماره ۱: ناحیه سرحدی بین دو حکومت



(Hafeznia and Janparvar, 2012: 4)

بر این پایه، مفهوم سرحد نسبت به مرز کهن‌تر است، سرحد حالت نگاه به بیرون دارد و مرز حالت نگاه به درون را می‌رساند (Ibid). خلاصه مهم‌ترین تفاوت‌های مرز و سرحد را می‌توان در گزاره‌های زیر پی گرفت:

- ۱- سرحد حالت نگاه به بیرون دارد و ناحیه برخورد و حوزه نفوذ دست‌کم دو قدرت است اما خط مرزی حالت محدود کننده درون دست‌کم دو کشور به‌شمار می‌رود؛
- ۲- سرحد نشان از وجود نیروهای گریز از مرکز دارد اما مرز گرایش نیروهای مرکزگرا را می‌نمایاند؛

۳- سرحد گذرگاه میان نواحی جغرافیایی است و سرشتی جغرافیایی دارد؛

۴- از منظر ریخت‌شناسی سرحد عمدتاً چهره‌ای سطحی و مرز سیمایی خطی دارد؛

۵- از منظر زمانی، پیدایش سرحد مقدم بر مرز است و به گذشته های دور باز می گردد اما مرز پدیده ای معاصر است که در پیوند با کارکرد دولت های مدرن است (Zarghani, 2008: 22-23).

#### ۴- یافته های تحقیق

##### ۴-۱- محیط شناسی

فلات ایران، منطقه پهناوری در نیم کره شمالی و قاره آسیا است که در آسیای جنوبی، و جنوب غربی و قفقاز گسترده است. بیشتر شهرها و جاهای معروف ایران (فرهنگی) درون این فلات قرار داشته که پذیرای جمعیت، تاریخ و پیشینه کهنی بوده اند. این گستره، زیستگاه اقوام ایرانی و محدوده اصلی کشور ایران در دوره های مختلف بوده است. مرزهای این فلات در جنوب به خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند، در غرب به جلگه میان رودان (بین النهرین) و دامنه های غربی رشته کوه های زاگرس، در شمال به دریای خزر و استپ های ترکمن و در شرق به جلگه رود سند و کوه های پامیر محدود است. این فلات وسعتی برابر ۲۶۰۰۰۰۰ کیلومتر دارد که افزون بر ایران، کشورهای حوضه قفقاز، پاکستان و افغانستان را نیز در بر می گیرد (Hafeznia, 2013: 22). فلات ایران بنا به ملاحظات جغرافیایی و آب و هوایی از دیرباز، پذیرای مدنیت بوده است. کوچ اقوام آریایی به سوی فلات ایران آغازی بر تاریخ سیاسی این کشور به شمار می رود. اقوام مذکور احتمالاً از اواخر هزاره سوم و اوایل هزاره دوم. ق.م. به سوی این سرزمین کوچیدند و نام سرزمین پیشین خود یا همان «اثریانه وئجه» را بر سرزمین نو گذارده اند. در اوستا سرزمین اصلی قوم ایرانی «اثریانه وئجه» است که نام سکونتگاه اولیه آریاییان است. در بخش وندیداد اوستا آمده است: «نخستین جا و سرزمین نیکویی که من اهورامزدا آفریدم «ایرانویج» بود (Faravashi, 1996: 89). بنا بر برخی دلایل زبان شناسی، ایرانیان در سرزمینی میان شمال باختری استپ های قرقیز کنونی و جنوب کوه های اورال، یعنی در مناطق شمالی دریاچه خزر، می زیستند. درباره زمینه های کوچ اقوام آریایی معمولاً به مسئله کمبود زمین برای دام یا سردی نشستگاه اولیه آنها اشاره می شود. شیوه زیست



آریاییان اولیه بر پایه دامداری و چادرنشینی بود که پس از مهاجرت به فلات ایران به تدریج در دهکده‌ها اقامت گزیدند و با روش زندگی کشاورزی و یکجانشینی آشنا شدند (Great Islamic Encyclopedia: 2015).

## ۲-۴- جای نام شناسی ایران

نام «ایران» در کهن‌ترین اثر مکتوب ایرانیان یعنی اوستا در صرف‌های گوناگون آمده است از جمله: آریانام<sup>۱</sup> (تیریشْت بند ۶۹)، اثیرینه وئجه<sup>۲</sup> (آبان‌یشْت بند ۱۷، رام‌یشْت بند ۲، درواسپ‌یشْت بند ۲۵، وندیداد بندهای ۲، ۳ و ۲۱)، کشورهای آریاییان<sup>۳</sup> (فروردین‌یشْت بند ۱۰ و ۱۴۳، رام‌یشْت بند ۳۲)، برای کشورهای آریاییان<sup>۴</sup> (مهریشْت بند ۴، تیریشْت بند ۹ و ۳۶)، مسکن آریاییان<sup>۵</sup> (مهریشْت بند ۱۳)، فر ایرانی<sup>۶</sup> (اشتادیشْت بند ۲ از فقره ۱). در سنگ‌نوشته‌های داریوش اول در بیستون ستون چهارم و شوش، واژه «ایران» به شکل «آئیریا»<sup>۷</sup> در سانسکریت «اریا»<sup>۸</sup> آمده است. به هر روی، «ایران‌ویج» نام سرزمینی است که ایرانیان نخستین در آنجا می‌زیستند که پس از کوچ، نام آن سرزمین را بر سرزمین امروزی ایران گذاردند نامی که در پهلوی ایران<sup>۹</sup>، در پارتی آریان<sup>۱۰</sup> و در فارسی دری «ایران» شده است (Dostkhah, 1999: 937). امان‌اله قرشی (2011, 96) در کتاب ایران نامک بر این باور است که واژه آریا<sup>۱۱</sup> مرکب از دو بند واژه ar ریشه و ya پسوند است. این پسوند هنگامی که به ریشه فعل متصل می‌شود از آن اسم و صفت می‌سازد یا به ریشه مفهوم امکان و قابلیت عملی را می‌داده است. واژه آئیریانام<sup>۱۲</sup>

- 1- Airyanam
- 2- Airyene vaejah
- 3- Airyanam dahyunam
- 4- Airyābyō dainhubyō
- 5 - Airyōšayanōm
- 6- Airyanem xvarōno
- 7- Ariya
- 8- Arya
- 9- ērān
- 10- Aryān
- 11- Ariya
- 12 Airyanem

اوستایی چنان که آمد در دوره ساسانیان به *ērān* تبدیل شد. بدین صورت که در واژه *airya* *ai* تبدیل به *ē* شد و *ya* پایانی افتاده است و *ēr* حاصل شده با *ān* که اینجا علامت نسبت است و از *anām* پایانی اضافی جمع اوستایی آمده است اضافه شده و *ērān* به دست آمده است. از این رو، ایران یعنی منسوب به قوم *er* به معنی «نجیب زادگان» است. از زمان ساسانیان سرزمین ایران *ērān šatr* = ایرانشهر نامیده شد (Faravashi, 1996: 11) همچنین در عبارت ائیریانام وئجه<sup>۱</sup>، «وئجه» به معنی «نژاد یا تخم و تخمه» است. هر چند پوردادود (1971) بر این باور است که معنی لغوی وئجه درست معلوم نیست. در سانسکریت واژه بیجه<sup>۲</sup> به معنی «تخم» «تخم» است، به همین سبب خاورشناسان «ائیریانه وئجه» را به معنی سرزمین، تخمه و نژاد آریایی گفته‌اند. برخی نیز وئجه را از ریشه فارسی باستان *vaig* به معنی «پهنه و گستره» گرفته‌اند و شماری نیز آن را به معنی «سرزمین مشرف به رود» آورده‌اند (Ghorashi, 2010: 153). بر بنیاد اساطیر ایرانی سرزمین آریایی‌ها یا همان «ایران‌ویج» در مرکز هفت کشور یعنی خونیرت<sup>۳</sup>/خونیره قرار داشت (Amozgar, 1996: 43). در کهن‌ترین بخش اوستا یعنی گاتها یسن<sup>۴</sup> ۳۲ اهنودگاه<sup>۴</sup> اصطلاح «هفت سرزمین» به کار رفته است آنجا که زرتشت می‌گوید «دیوان به سبب کردارشان در هفت اقلیم<sup>۵</sup> بدنام بوده‌اند». هندیان باستان نیز جهان را به هفت اقلیم یا ناحیه<sup>۶</sup> تقسیم می‌کردند که نشان می‌دهد تقسیم‌بندی هفت‌گانه جهان خاستگاهی هندو-هندو-ایرانی دارد (Daryaei, 2003: 23). همچنین در کرده پانزده از یشت دهم مهر یشت که به دوران پیشا هخامنشی یا دوران نخست آن عهد بر می‌گردد نام هفت کشور آمده است: «مهر نیرومند نظارت دارد بر ارزه<sup>۷</sup>، سوه<sup>۸</sup>، فرددفش<sup>۹</sup>، ویددفش<sup>۱۰</sup>، وروبرش<sup>۱</sup>، وروجرش<sup>۲</sup> و بر

1- Airyanem vaejah

2- Bija

3- Xvanēras

4- Av= Ahunavaiti

5- Būmya haptaiθe

6- Dvipa

7- Arzah

8- Sawah

9- Fradadafš

10 -Widadafš

بر این اقلیم خونیرث درخشان، اقامتگاه برای گله و رمه و جایگاه شفا بخش برای گله (است)». در این تقسیم بندی از جهان، تنها اقلیم خونیره سکونتگاه انسان ها و جانوران است که به تنهایی به اندازه مجموع شش اقلیم دیگر گسترده است و پیرامون خونیره را آب دریاچه «وروکشه<sup>۳</sup>» گرفته است تا از گزند دیوان و موجودات پلید که در شش اقلیم دیگر سکونت دارند دور بماند (Ibid: 23). در بندهش از هفت طایفه اعراب، پارسیان، مازندرانیان، تورانیان (ترکان)، رومیان، داهه ها و هندیان<sup>۴</sup> یاد شده است که بر اساس آن مردم به شش اقلیم دیگر که بنا بر اوستا مسکونی بودند کوچ کردند (Bahar, 1984: 103 & Bahar, 2000: 83). ایران ویج نخستین مسکن اقوام آریایی است. در وندیداد فرگرد ۱ بند ۳ آمده است: «نخستین بوم و سرزمین نیکویی که من، اورمزد، آفریدم ایران ویج کنار رود دائیتی نیک بود» (Rashed Mohasel, 2007: 13). در متون پهلوی و نگه‌و دائیتی<sup>۵</sup> همان و هرود<sup>۶</sup> است و در جای دیگر و هرود، رود جیحون یا اکسوس<sup>۷</sup> است (Faravashi, 1996: 8). با این حال، بسیاری از مورخان احتمال قوی داده‌اند که ایران ویج همان سرزمین خوارزم و نواحی پیرامون آن است (Rashed Mohasel, 2007 & Amozgar and Tafazoli, 1994: 21-23).

### ۳-۴- شاهنامه فردوسی

حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی (۳۹۷-۳۱۹ خ)، سخن‌سرای نامی ایران و سراینده شاهنامه حماسه منظوم ملی ایرانیان است. شاهنامه منبعی آکنده از میراث مشترک ایرانیان است که پیوستگی هویت ایرانی از جهان اسطوره‌ها و حماسه‌ها تا واپسین فرمان‌روایان ساسانی در آن هویداست. فردوسی در شاهنامه تاریخ کهن این سرزمین را به تصویر کشیده که بی‌گمان هویت ماندگار یک ملت را به همراه داشته است. از حدود پنجاه هزار بیت شاهنامه بیش از

- 
- 1- Wourubarš
  - 2- Wourujarš
  - 3- Wurokaša
  - 4- Av= Vanghu dāityā
  - 5- Vehrōd
  - 6- Oxus

شش هزار بیت در توصیف تاریخ کهن و فرهنگ ایران زمین است. بخش گسترده‌ای از موضوع شاهنامه تاریخ است که در آن به وجود چهار سلسله در ایران پیش از اسلام از زمان تاریخ اساطیری تا سده هفتم میلادی پرداخته به عبارتی در منظومه حماسی فردوسی سیر تحول تاریخ ایران از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا فروپاشی ساسانیان یعنی مرگ یزدگرد به سال ۶۵۲-۶۵۱ م بیان شده است. فردوسی در سروده‌هایش جهان را آوردگاه دلاوری‌ها و رادمندی‌های پهلوانان و گردن فرازان ملتی کرده است که در کانون آن جای دارند و دیگر ملل و اقوام در کنار و حاشیه آن هستند (Tanhaei, 2009: 139-163). حکیم فردوسی در سرایش شاهنامه متأثر از آثار منظوم و منثور حماسی پیش از خود همانند شاهنامه منثور ابوالمؤید بلخی (معروف به شاهنامه بزرگ) شاهنامه منثور ابوعلی محمد بن احمد بلخی، شاهنامه منثور ابومنصوری، شاهنامه مسعودی مروزی (نخستین اثر منظوم) و شاهنامه گشتاسب نامه اثر ابومنصور محمد بن احمد دقیقی (شاعر سده چهارم) است و نیز از داستان‌های کهن نقل شده در کتب پهلوی مانند بندهشن، یادگار زیریران و اوستا بویژه در یشتها (قهرمانان و شخصیت‌های شاهنامه پیشدادیان و کیانیان) بوده است (Ibid: 139).

#### ۴-۴- ایران در شاهنامه

شاهنامه توضیح مفصلی از چگونگی پیدایش و توسعه کشور در ایران باستان به دست می‌دهد و تنها مرجع موجود در ادبیات و تاریخ به زبان فارسی است که از تاریخ پیش از اسلام و ایران و مناسباتش با دیگر واحدهای سیاسی دنیای کهن سخن می‌گوید (Mojtahedzadeh and others, 2012: 339). نام ایران در شاهنامه حدود دوهزار بار و نام پارس با مفهومی معادل ایران یا معادل نواحی از ایران امروز حدود صد بار آمده است (Moradi Giasabadi, 2012: 12) که این ویژگی‌ها تعیین مفهوم ایران در شاهنامه دشوار نموده است. با این حال، از زمان ساسانیان نام ایران با مفهوم سیاسی و مذهبی رواج یافت. افزون بر این، واژه ایران با القاب مقامات نظامی و اداری همانند «ایران آرتشتار»، «ایران دبیر بڈ»، نیز به کار رفته همچنین نام ایران به معنی «آزادگان» هم آمده است. برای نمونه در بخشی از بند ۷۷ یادگار زیریران چنین آمده

است:

Bē az ašmā ērān kē ast kē šawēd ud zarērān kēn xwāhēd

از شما «آزادگان» چه کسی هست که برود و کین زریر را بخواهد (بگیرد).  
فردوسی ایران را در معنی «آزادگان» به کار برده است و آن هنگامی است که بهرام گور  
برای آگاهی از احوال شاه هند و آیین و اوضاع آن سامان قصد دارد ناشناس رهسپار دربار  
پادشاه هند شود:

شوم پیش او چون فرستادگان      نگویم به ایران و آزادگان  
نود بار و سه بار کرده تمام      به ایران درم بد هزاران هزار (Shahnameh, vol  
(Sixth: 29

ایران در معنی «سپاه ایران» آن هنگامی است که آشکبوس فرمانده سپاه تورانیان از سپاه  
ایرانی‌ها هم‌نبرد می‌خواهد):

بیامد که جوید از ایران نبرد      سر هم نبرد اندر آورد به گرد (Ibid, vol Third: 61)  
در معنی «فرمانده سپاه»، هنگامی که پشنگ تورانی فرستاده‌ای همراه با نامه به نزد کی‌قباد  
می‌فرستد و درخواست می‌کند که به جنگ پایان داده شود:

چو نامه به مهر اندر آورد شاه      فرستاد نزدیک ایران سپاه (Ibid, vol First: 240)  
ایران در معنی «پایتخت» آن هنگامی است که بهمن شش ماه پس از آنکه از دوران بارداری  
همای گذشت بیمار شد و همای را تا دنیا آمدن فرزند، پادشاه کرد و ساسان پسر بهمن از این  
کار پدر رنجید و بی‌خبر پایتخت را ترک کرد و به نشابور رفت:

به سه روز سه شب به سان پلنگ      از ایران به مرز دیگر شد ز ننگ  
دمان تا به شهر نشابور شد      پر آزار شد از پدر دور شد (Ibid, vol Fifth: 10)  
ایران در معنی «سرزمین و کشور ایران» آن هنگامی است که شنگل پادشاه هند از بهرام گور  
می‌خواهد که ازدهای آن منطقه را بکشد که در صورت کامیابی باژ و هدایای بسیار به او داده  
خواهد شد:

به ایران بری باژ هندوستان      همه مرز باشند همداستان (Ibid, vol Sixth: 22)

زمانی که سنگل به ایران و دربار بهرام گور می‌آید و دربار پادشاهی و ایران را می‌بیند می‌گوید:

که ایران بهشت است یا بوستان (Ibid, vol Sixth: ) همه بوی مشک آید از دوستان (34)

ایران در مفهوم «شهر ایران و بوم ایران» که به معنی سرزمین‌های ایرانیان یا کشور ایرانیان است:

نمانیم کین بوم ویران کنند همان غارت شهر ایران کنند (Ibid, vol Sixth: 94)  
 نخوانند بر ما کسی آفرین چو ویران بود بوم ایران زمین (همان)  
 به آزادگان گفت ننگست از این که ویران بود بوم ایران زمین (Ibid, vol Sixth:95)  
 افزون بر موارد یاد شده از آنجا که شاهنامه در قالب شعر سروده شده بی‌گمان، کاربست برخی واژه‌ها به فراخور نظم و قافیه بوده از این‌رو، گاه واژه‌ای در معنای حقیقی خود استفاده نشده است چنانکه در مورد نام ایران همین‌گونه است. از دیگر سوی، فردوسی اصطلاحاتی همانند «پادشاه جهان» و «هفت کشور» را بیان کرده است که محدوده آن مشخص نیست. برای نمونه:

کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین به کوه اندرون ساخت جای (Ibid, vol First:15)

هوشنگ پادشاه هفت کشور می‌شود:

که بر هفت کشور منم پادشاه بهر جای پیروز و فرمانروا (Ibid, vol First:19)  
 با توجه به موارد برشمرده بالا و اینکه سروده‌های شاهنامه بیشتر درون‌مایه‌ای اسطوره‌ای و حماسی دارد و اسطوره و حماسه زمانمند و مکانمد نیستند و تابعی از جولان فکری و باورهای ذهنی انسان نسبت به هستی، ایزدان و شرح خارق‌العاده شجاعت‌ها و دلیری‌ها ... به‌شمار می‌آیند تعیین محدوده ثابت و مشخص برای ترسیم و تجسم مرز را دشوار می‌کند. بنابراین، گستره جغرافیایی ایران در شاهنامه همانند دیگر منابع مبهم است و نمی‌توان تعریفی روشن از کشور و سرزمین ایران به‌دست داد. براساس شاهنامه کیومرث، هوشنگ، تهمورس،

جمشید و فریدون پادشاهان پیشدادی، شاه هفت کشور و پادشاه جهان هستند. تا پایان پادشاهی جمشید نامی از «ایران» نیست. در این دوره که هم‌زمان با ظهور ضحاک است در شاهنامه به نام ایران اشاره می‌شود. با این حال، به‌نظر می‌رسد که نام‌های جغرافیایی که ایرانیان پیش از ورود به فلات ایران یعنی در همان ایران‌ویج یا در سرزمین‌های میان راه به‌کار می‌برده‌اند، در اوستا انعکاس داشته است. این نام‌ها که در اوستا جنبه اساطیری داشتند در کتاب‌های دوره ساسانی و گاه پیش از ساسانی با مناطق فلات ایران انطباق داده شدند. برای نمونه البرزی که در اوستا آمده است رشته کوه امروزی البرز نیست و البرز شاهنامه نیز بازگفته البرز اوستاست. همچنین بر بنیاد آموزه‌های اوستا، جمشید نخستین کسی است که اورمزد با او گفتگو می‌کند و دین اهورایی را بر او می‌نمایاند. اورمزد از جمشید می‌خواهد که پاسدار و گسترنده دین او باشد. اورمزد مسئولیت گسترش جهان‌های ایزدی، نگهبانی و نگاهداری آن را به وی می‌سپارد. جمشید در دوره زمامداری خود مرتکب گناهی می‌شود که باعث می‌شود سه بار فره ایزدی از او بگریزد. آموزش خوردن گوشت گاو به مردم (یسن ۳۲، بند ۸)، دروغ گفتن (زامیاد یشت، بند ۳۴) و بنا به متون پهلوی جمشید ادعای آفریدگاری کرد (روایت پهلوی، بخش ۳۱، بند ۱۰) گناهی بودند که جمشید انجام داد. با دور شدن فره ایزدی، ضحاک بر جمشید چیره شد و بر تخت پادشاهی نشست. ضحاک به هنگام پادشاهی ستم پیشه کرد و کارگزاران او هر روز دو نفر را دستگیر می‌کردند و می‌کشتند تا مغز سر آنها را به مارهای دوش ضحاک بخوراند. آبتین پدر فریدون از جمله کسانی بود که توسط مأموران ضحاک دستگیر شد و جان سپرد. فرانک مادر فریدون که بیم جان پسر داشت تصمیم به ترک سرزمین ضحاک گرفت تا به هندوستان و البرز کوه برود. در دامنه کوه البرز پیری پرهیزگار می‌زیست، فرانک به او گفت: من رنجیده‌حالی از ایرانم. در اینجا نخستین باری است که نام «ایران» از سوی فرانک برده می‌شود. بار دوم هنگامی است که فریدون بزرگ می‌شود و نام و نشان خود می‌جوید فرانک در وصف پدر او می‌گوید: آبتین از نژاد کیانیان، خردمند، دلیر و از مردم «ایران» بود. در اینجا ایران در برابر کشور دیگری است. از آنجا که ضحاک بابلی و غیر ایرانی است

پس ایران در برابر عرب (عربستان) قرار می‌گیرد. رویداد خیزش کاوه در برابر بیدادگری‌های ضحاک دگر بار زمینه بازگویی نام ایران را فراهم کرد. با گذشت زمان و پادشاهی فریدون آرامشی ایجاد می‌شود او پادشاه هفت کشور می‌شود که پایتخت‌اش در ایران است. فریدون در پایان زمامداری تصمیم به تقسیم کشور میان سه فرزندش می‌گیرد که در این میان، روم و خاور به سلم و توران (ترک) و چین به تور می‌رسد و ایران و دشت نیزه‌وران را به ایرج وا می‌گذارد (Ibid, vol Seventh :1).

## ۵- تجزیه و تحلیل

### الف: مرزهای شمال خاوری و خاور

در چندین جای شاهنامه گزاره‌هایی هست که به استناد آنها می‌توان به تعیین مرز خاوری ایران پرداخت. چنان‌که آمده است به روزگار پادشاهی کی‌قباد میان ایران و توران جنگی چند روزه در می‌گیرد سپاه تورانی در هم می‌شکند و چاره در سازش می‌بیند. پشنگ سپهدار تورانی نامه- ای برای کی‌قباد می‌نویسد. در آن نامه درخواست می‌کند که مرزهای زمان فریدون دگربار معیار باشند:

زخرگاه (زجیحون) تا ماوراء النهر بر  
 که جیحون میان (میانجی) است اندر گذر  
 برو بوم ما بود هنگام شاه  
 نکرد اندر آن مرز ایرج نگاه (Ibid, vol  
 (First: 239

در اینجا واژه میان (میانجی) با مفهوم مرز هماهنگ است و به این دلیل پیشنهاد می‌شود که پیش از این مرز مورد توافق بوده است. کی‌قباد پس از یادآوری کردار ناشایست تورانیان، به فرستاده آنها یاد آور می‌شود از آنجا که کینه‌توزی و خون‌ریزی آیین آزادگان نیست ما به آشتی خرسندیم و آن سوی جیحون از آن شما باشد و این سو ما را تا مگر افراسیاب به راه راست درآید. سپس بزرگان را می‌نوازد و به رستم می‌گوید: زابلستان را تا به دریای (= رود) سند به تو می‌دهم و کابلستان را به مهرباب واگذار تا در آنجا به داد و دهش پادشاهی کند (Ibid, vol  
 (First: 240). در این میان، گروهی از «آرمانیان» نزد کی‌خسرو آمدند، گفتند از شهری دور به



دادخواهی آمده‌ایم، آرمان شهر ما در مرز ایران و توران است (Ibid, vol Third: 149). در جنگ افراسیاب با سیاوش و رستم هنگامی که افراسیاب به ایران می‌تازد سیاوش و رستم به رویارویی با وی شتافتند و سپاه افراسیاب در هم شکستند به گونه‌ای که ناگزیر به پیشنهاد صلح شد، سیاوش به گرسیوز<sup>۱</sup> فرستاده افراسیاب گفت: باید صد تن از بستگان خود را به رسم گروگان نزد من بفرستید دیگر آنکه هر چه از شهرهای ایران زمین را گرفته‌اید باز پس دهید. افراسیاب شرایط را پذیرفت و شهرهای بخارا، سغد، سمرقند، چاچ و اسپججاب را واگذارد و خود باسپاه به گنگ دژ بازگشت (Ibid, vol Second: 137). در نبرد افراسیاب با کی خسرو و رستم آمده است که مردم سغد که در آن سوی جیحون بودند، پس از عقب‌نشینی افراسیاب از برابر کی خسرو، فرمانبردار ایران شدند. چون افراسیاب از کشته شدن شیده آگاه شد سپاهیان را برانگیخت و با ایرانیان جنگید اما درهم شکست و شبانه به کشور خویش بازگشت. او با گذر از جیحون سه روز در شهر «گلزریون» درنگ کرد سپس به کنگ دژ<sup>۲</sup> در آمد، کیخسرو و سپاهانش در پی افراسیاب از جیحون گذشتند و به سغد وارد شدند، کیخسرو به مردم آنجا کمک کرد و همگان با اشتیاق فرمانبردار شاه ایران شدند (Ibid, vol Fourth: 41-42). در داستان بهرام گور وی برای رویارویی با خاقان چین به سوی آمودریا حرکت می‌کند و از رود می‌گذرد، مردم آن سامان پیش بهرام می‌روند و زاری می‌کنند که شاه جنگ نکند تا خون بی‌گناهی ریخته نشود، بهرام می‌پذیرد و از جنگ روی بر می‌تابد. او مهتران چین را فرا می‌خواند و مرز ایران و توران را چنین تعیین می‌کند:

برآورد میلی زسنگ و زگچ      که کس را با ایران ز ترک و خلیج

نبودی گذر جز به فرمان شاه      همان نیز جیحون میانجی به راه (Ibid, vol

Fifth: 342)

در زمان پیروز شاه ساسانی، خشنواز پادشاه ترکان خبر یافت که شاه ایران با سپاه از جیحون گذشته است، بنابراین نامه‌ای فرستاد و از اینکه پیروز پیمان نیاکان را شکسته است او

1- Garsivaz

2- Kang diz

را نکوهید و گفت به ناچار من هم باید پیمان بشکنم و دست به شمشیر برم (Ibid, vol Sixth: 50). در زمان بلاش اشکانی، سوфра از سران سپاه بلاش، خشنواز تُرک را شکست داد و شاه ترکان ناگزیر به پیشنهاد صلح شد و سپاهیان پیروز بلاش، شادمان از جیحون گذشتند و به ایران بازگشتند (Ibid, vol Sixth: 60). بر پایه آنچه رفت، منطقه شمال و خاور جیحون و خاور ناحیه وراء رود (سرزمین‌های میانه دو رود جیحون و سیحون) مرز ایران و توران بوده است. بدین معنا که رود سیحون مرز بوده است.

برای تعیین امتداد مرز خاوری در آغاز نیاز است جایگاه سیستان بررسی شود. «سیستان که منابع کهن عرب آن را سَجِسْتان نامیده‌اند برگرفته از واژه فارسی سگستان است نام جلگه‌ای پیرامون دریاچه زره و خاور آن دریاچه که شامل دلتای رود هیرمند و دیگر رودهایی است که به دریاچه زره می‌ریزند. بلندی‌های ولایت قندهار که در امتداد هیرمند علیا قرار دارند به زابلستان معروف بود، سیستان به فارسی نیمروز هم نامیده می‌شد، به معنی سرزمین جنوبی است و چون در جنوب خراسان واقع است به این اسم نامیده شده است» (Lesterenj, 1985: 358). در زرهه القلوب حمداله مستوفی آمده است «گرشاسف ساخت و زرنگ نام کرد و عرب زرنج خواندند و بر راه ریگ روان نزدیک بحیره زره، بندی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شد بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و سگان خواند، عوام سگستان گفتند و عرب معرب کردند سَجِسْتان خواندند به مرور سیستان شد». در شاهنامه به سرزمین‌های جنوبی زابلستان، سیستان گفته شده که از هر دو به‌عنوان یک سرزمین یاد شده است اما آیا در شاهنامه این دو شهر بخشی از ایران بوده‌اند؟ در شاهنامه مطالبی دیده می‌شود که چنین می‌نماید سیستان و زابلستان سرزمینی جدا از ایران هستند اما این‌گونه نیست. زیرا در داستان رسیدن رستم به درگاه کی‌کاوس آمده است که رستم از آمدن به درگاه کی‌کاوس درنگ کرد اقدامی که کی‌کاوس را به خشم آورد. کی‌کاوس به طوس فرمان داد که رستم و گیو را زنده بر دار کند، رستم برآشفته و از آنجا بیرون رفت و رو به سران سپاه کرد و گفت: از این پس مرا در ایران نخواهید یافت (Shahnameh, vol Second: 59). اسفندیار برای اجرای دستور کی‌کاوس و دستگیری رستم راهی زابلستان می‌شود. از رستم می‌خواهد تسلیم شود و گرنه با

زور او را در بند خواهد کرد. رستم برای برای روی برگرداند اسفندیار از این تصمیم ایستادگی‌ها می‌کند اما موفق نمی‌شود و ناگزیر به نبرد می‌شود. رستم پس از چند نبرد سخت، سرانجام با راهنمایی سیمرغ اسفندیار را با تیر از پا در می‌آورد. او در هنگام مرگ به برادرش پشوتن<sup>۱</sup> می‌گوید:

چو رفتی به ایران پدر را بگوی  
که چون کام یابی بهانه مجوی  
زمانه سراسر به کام تو گشت  
همه مهرها زیر نام تو گشت (Ibid, vol Fourth: 343).

در موارد یاد شده منظور از ایران، پایتخت بوده است چنانکه در داستان بهمن نیز همین‌گونه است:

به سه روز و سه شب به سان پلنگ  
از ایران به مرز دیگر شد زنگ  
دمان تا به شهر نشابور شد  
پر آزار شد از پدر دور شد (Ibid, vol Fifth: 10).

همچنان در داستان فریدون که ذکر آن رفت سرزمین ایران و نیزه‌وران (عربستان) به ایرج واگذار شد که منطقه سیستان و زابلستان بخشی از آن بود. در داستان منوچهر هم زابلستان بخشی از ایران است برای نمونه آنگاه که زال به دربار می‌آید منوچهر شادمان می‌شود و برای نواختن وی چند شهر از جمله زابلستان را به او وا می‌گذارد. این داستان در زمان کی قباد تکرار می‌شود؛ سپاه ایران بر تورانیان پیروز می‌شود و کی قباد سران سپاه را می‌نوازد و فرمان‌روایی چند شهر از جمله زابل را به رستم می‌دهد. این موارد گویای آن است که ناحیه سیستان بخشی از ایران بوده است. هنگامی که کی خسرو پادشاه شد، کی کاووس از او خواست که کین سیاوش از افراسیاب بستاند، کی خسرو برای نبرد آماده می‌شود. تهمتن<sup>۲</sup> به او می‌گوید: در مرز زابلستان شهری است بزرگ و آباد، منوچهر آن را از ترکان ستاند و از آن ایران کرد ولی دگر بار تورانیان آن را باز ستاندند باید آن شهر را گرفت چون آن شهر کلید توران زمین است و

1- Pešūtan

2- Tahmtan

اگر بر آن دست یابیم شکست تورانیان بس آسان خواهد بود (Ibid, vol Second: 291). با این توضیحات روشن می‌شود که حد خاوری زابلستان به ترکستان چین می‌رسد. پس می‌توان سرحد خاوری ایران را رود سند و مرزهای باختری ترکستان و رود سیحون دانست.

### ب: مرزهای باختری

اگر مرز شمال خاوری و خاور در شاهنامه تا اندازه‌ای مشخص است، مرز باختری سراسر ناشناخته است. با این حال، دو رویداد در شاهنامه برای تعیین حدود مرزهای باختری ایران راهنمای مؤثری هستند. نخست داستان فریدون و کوشش او برای دستگیری ضحاک و دوم داستان کی‌کاووس و فرستادن سوارانی به مازندران و هاماوران. فریدون برای پیگرد ضحاک به سوی پایتخت وی حرکت کرد آنگاه که به کرانه اروند (رود دجله) و شهر بغداد رسید به رودبانان پیغام داد که چند کشتی برای او بیاورند تا سپاهیان از آب بگذرند، مهتر رودبانان نپذیرفت و گفت باید جواز عبور نشان دهید. رفتار رودبان درباره ارائه نامه گذر دو دلیل می‌تواند داشته باشد: نخست ضحاک از جریان خیزش کاوه و اقدامات فریدون آگاه بود و گماشتن نگهبانان بر روی دجله برای حفاظت از پایتخت بوده است. دوم آنکه اروند رود مرز ایران و عربستان بوده است. به گفته شاهنامه پایتخت ضحاک بیت المقدس است.<sup>۱</sup> در مجمل التواریخ (2005:41) آمده است: «دارالملک او [ضحاک] بابل بود اول ... و از آن پس ایلیا دارالملک ساخت ... و ایلیا بیت المقدس است». تا زمان جمشید، پادشاهان پیشدادی بر هفت کشور حاکم بودند و ضحاک که به ناراستی حکومت را از جمشید ستانده بود همان جایگاه را داشت به نظر می‌رسد موضوع نخست درست باشد. مطالب زیر این برداشت را روشن‌تر می‌کند. کی‌کاووس پس از رهایی از چنگ دیو سپید و گشودن مازندران به وسیله رستم، راهی ایران شد او پس از مدتی استراحت به ترکستان، چین و مکران رفت. سپس به گشودن بربرستان پرداخت آنگاه به کوه قاف و باختر آمد و از آنجا رهسپار زابلستان شد یک ماه در آنجا به شادخواری گذراند. سپس آگاه شد که شام و مصر سرکشی کرده‌اند و از فرمان کاووس

۱- به دژهوخت گنگ آمد از راه شام که خوانیش بیت المقدس بنام

سر برداشته‌اند، شهریار با سپاهی گران رهسپار شام و مصر شد و هزار فرسنگ رفت تا به دریا رسید و آنجا پنهانی کشتی ساخت و از دریا بگذشت به نقطه‌ای میانه دریا رسید که در سمت راست بربرستان، سمت چپ مصر و در مقابل هاماوران قرار داشت. فرمانروایان مصر، بربرستان و هاماوران برای جنگیدن با کاووس هم پیمان شدند اما شکست خوردند و تسلیم کی‌کاووس شدند (Shahnameh, vol Second: 16). موضوع دیگر که به این بحث کمک می‌کند، داستان فریدون در یافتن سه دختر برای سه فرزندش است؛ فریدون جندل را راهی می‌کند که سه خواهر که سزاوار پسرانش باشد بیابد، جندل چون کسی مناسب در ایران نیافت همه جا رفت تا به سرزمین یمن رسید، نزد شاه یمن رفت و به شاه گفت: من یکی از بزرگان ایران هستم و پیام‌آور فریدون هستم (Ibid, vol First: 70). در داستان جنگ دارا با اسکندر، سپاه ایران از پارس حرکت می‌کند و در کنار رود فرات به جنگ با اسکندر می‌پردازد:

چو آورد لشکر به پیش فرات سپه را شمر بیش بود از نبات  
بگرداب جنگ لشکر کشید ز جوشن کسی آب دریا ندید (Ibid, vol Fifth: 34).

اردشیر بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی زمانی که به پادشاهی رسید در بغداد بر تخت نشست: به بغداد نشست بر تخت عاج نهاده بسر بر ز فیروزه تاج (Ibid, vol Fifth: 167).

در آغاز پادشاهی خسرو پرویز فرستادگان به نزد او می‌آیند و از آشوب بغداد گزارش می‌دهند:

ز آشوب بغداد گفت آنچه دید جوان شد چو برگ گل شنبلید (Ibid, vol Seventh: 3).

باربد نوازنده به تیسفون نزد خسرو پرویز می‌آید:

ز جهرم بیامد سوی تیسفون پر از آب مژگان و دل پر از خون (Ibid, vol Seventh: 194).

با توجه به مطالبی که بیان شد به نظر می‌رسد مرز باختری ایران رود فرات و حدود سوریه است.

### ج: مرز شمال باختری

مرز شمال باختری با داستان پایان حکومت کی کاووس تعیین شد. سران سپاه و بزرگان با پادشاهی کی خسرو هم‌داستان بودند اما طوس و نوذر بر این رای بودند که فربرز باید جانشین کی کاووس شود، از آنجا که کی خسرو فرزند سیاوش بود و در گیتی همچون سیاوش نبود گودرز رای به کیخسرو داشت. کاووس برای اینکه به ناهمسویی‌ها پایان دهد و یکی را بر دیگری بر نیانگیزد گفت هر دو را به دژ بهمن که نزدیک «اردبیل» است می‌فرستم، آن دژ جایگاه اهریمن است هر کدام که دژ را گشودند پادشاهی از آن او است. گودرز و طوس این پیشنهاد را پسندیدند. نخست فربرز و طوس با سپاه گران راهی دژ شدند اما نتوانستند دژ را بگشایند و بازگشتند. کی خسرو و گودرز به آنجا رفتند و توانستند طلسم دژ را بشکنند و آنجا را بگشایند، کی خسرو آتشکده آذرگشنسب را در آنجا برپا کرد. درباره آتشکده آذرگشنسب در بندهش آمده است: چون کی خسرو بتکده (کنار دریای چیچست) را همی‌کند، بر یال اسب (کی خسرو) نشست و تیرگی و تاریکی را از میان برد و (جهان را) روشن بکرد. تا بتکده ویران شد، به همان جای، بر فراز آسونوند (کوه)، آتشگاهی نشانده شد. بدان سبب (آن را) پشته گشتاسپان خوانند (بخش نهم، بند ۱۲۵). با توجه به اینکه در شاهنامه از رزم با دیگر پادشاهان یا قهرمانان در آذربایجان یاد نمی‌شود می‌توان نتیجه گرفت که بخش‌های شمال آذربایجان و حدود رود ارس مرز شمال باختری ایران بوده است.

### ۶- نتیجه‌گیری

چنانچه بپذیریم هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. تفسیر و تحلیل محتوای هر کتاب و اثری تاریخی باید متناسب با ظرف زمانی، مکانی و ساختارهای اجتماعی و سیاسی دوران نویسنده و پدید آمدن اثر ارزیابی شوند. بر این پایه، شاهنامه مانند دیگر آثار حماسی اثری زمانمند و مکانمند نیست. از این‌رو، تحلیل محتوای آن بر بنیاد واژه مرز به‌مفهوم امروزی آن ناممکن است و واژه مرز در شاهنامه عمدتاً ماهیتی سرحدی دارد. از دیگر سو، نام‌جایی‌هایی

که در شاهنامه بازتاب داشته‌اند با واقعیات جغرافیایی امروز هماهنگی و پیوستگی لازم را ندارند. این ویژگی از یک‌سو، بازتاب نام‌های جغرافیایی که ایرانیان پیش از ورود به فلات ایران یعنی در همان ایران‌ویج یا در سرزمین‌های میان راه به کار می‌برده‌اند در اوستا انعکاس داشته و اوستا یکی از منابع تدوین شاهنامه بوده است و از دیگر سو، گویای کوششی است که در زمان ساسانیان برای انطباق نام‌های اساطیری اوستا با واقعیات جغرافیایی فلات ایران داشتند. یاد این نکته ضروری است که شاهنامه الزاماً اثری تاریخی و جغرافیایی صرف نیست و نگارش آن تابع جهان‌اندیشه فردوسی و منابع مورد استفاده او بوده است. بر این اساس، شاهنامه اثری تمدنی و فرهنگی است که ناظر به هویت سیاسی- فضایی با محدوده مشخص نیست و این اثر باتاب ذهنیت و دل مشغولی‌های فرزند زمانه‌ای است که در پی احیاء امپراطوری فرهنگی ایران، به رخ کشیدن گستره عظمت و اقتدار ایرانیان و یادآوری حاکمیت و فرمانروایی ایران بر هفت اقلیم است. بر این اساس، فردوسی در قالب شاهنامه به صورت سراسر است به تعیین حدود جغرافیایی ایران پرداخته و غیرمستقیم با توجه به رخداد‌های سیاسی و تاریخی در دو مقیاس جهانی و ایرانی به واگویی مرزهای تاریخی- فرهنگی ایران پرداخته است.

#### ۷- قدردانی

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از معاونت پژوهشی دانشگاه خوارزمی به دلیل فراهم نمودن زمینه‌های انجام پژوهش حاضر و حمایت‌های مادی و معنوی، تشکر و قدردانی نمایند.

## References

1. Abasi, Mojtaba and Khalili, Morteza (2011), Internet impact on national identity, First Edition, published by the Institute for Strategic Studies[in Persian].
2. All dates and stories(مجمل التوارخ و القصص)(2002), Correction by malek Alshoara Bahar. Published by the donyaye ketab[in Persian].
3. Amozgar, Jaleh and Tafazoli, Ahmad( 1994), The myth of Zoroaster, second edition, published by the cheshmeh[in Persian].
4. Amozgar, Jaleh(1996), Mythical history of Iran, first edition, published by the SAMT[in Persian].
5. Antinarcotics(2012), at:<http://Antinarcotics.police.ir/Portal/Home/Default.aspx?CategoryID=526a3ad9-4dab-4386-8969-3c76c9ed9f83>.
6. Azrghani,hadi(2008), Introduction to recognize international borders, First Edition, published by the Police University(NAJA) [in Persian].
7. Bahar, Mehrdad(1984), Research in Iranian mythology,The first part. Published by Toos[in Persian].
8. Bahar, Mehrdad(2002), faranbag dadegi,bondehosh, The second edition, published by the Toos[in Persian].
9. Daryaei, Toraj(2004), The views of the priests and the Sasanian empire of Iranshahr, An ancient Persia Third year, No 2 [in Persian].
- 10.Deilam Salehi, Behrooz(2007), Myths and epics, Two Iranian Identity Foundation, Journal of National studies, No 7 [in Persian].
- 11.Dostkhah, Jalil(1999), Avesta: the oldest hymns and Persian texts, Second Edition, Volume One, published by the morvarid[in Persian].
- 12.Encyclopaedia of Islam, the Iran word (2015), at: [Www.cgie.org.ir](http://www.cgie.org.ir).
- 13.Faravash, Bahram(1997), Iranvij, Fourth edition. Published by the Tehran University[in Persian].
- 14.Ferdosi, Abolghasem(1991), Shahnameh, Jol Mol( Editor), Translation by Jahangir afkari, 1, 2,3,4,5,6 volumes, published by the ketabhaie jibi Company[in Persian].
- 15.Gallaher, Carolyn and Gilmartin, Mary (2009), Key Concepts in Political Geography. Sage press.
- 16.Ghorash,amanolah(2010), irannamak: new approach to Iran's name and history, Third edition, Published by the hermas[in Persian].



17. Hafeznia, Mohamad Reza and Janparvar, Mohsen(2013), Borders and globalization, first edition published by the Institute for Strategic Studies[in Persian].
18. Hafeznia, Mohamad Reza(2014), Political geography of Iran, sixth edition, published by SAMT[in Persian].
19. Le Strange, Guy(1984), The Lands of the Eastern Caliphate, translation by manochehre sotodeh, Published by tahori[in Persian].
20. Mir Haidar, Dore(2011), Foundations of Political Geography, fifteenth edition, Published by the SAMT[in Persian].
21. Mojtahedzadeh, Piruz(2001), Geopolitical ideas and Iranian facts, First Edition. Published by Ney[in Persian].
22. Mojtahedzadeh, Piruz; Hafeznia, Mohamadreza and Kavandi Kateb, Abolfazl(2012), Survey on the country Concept in Ferdowsis shahnameh, National studies Journal, Twelve years. No12[in Persian].
23. Moradi Ghiasabadi, Reza; what is iran? First Edition, Published by navide shiraz[in Persian].
24. Mostofi, Hamdollah(1989), Happiness of hearts(نزهة القلوب), With effort Mohamad Dabire Sadeghi, Published by tahori[in Persian].
25. Nazari, Aliashraf(2013), Sense of identity and its role in the formation of stereotypes of prejudice: survey Assessment. National studies Journal, No.7[In Persian].
26. Poordavood, Ebrahim(1971), Yashtha, The first volume, published by the Association of Iranian Zoroastrians and Mumbai[in Persian].
27. Rashedmohasel, Mohamadtaghi(2007), Excerpts zadseparam, Third Edition, published by the Institute for Humanities and Cultural Studies[in Persian].
28. Razavi, Seyed Abolfazl(2001), viewpoint: Iran historical identity, Journal informing and Library Science Book of the Month History and Geography, No. 119 and 120[in Persian].
29. Refahi, Firoz(2000), Foundations of Toponymy and Looking to Iran's Toponymies, First Edition, published by the National Cartographic Center[in Persian].
30. Sharegh, Sonia(2007), Historical review, Linguistic name of cities and the ancient places in Fars province, Master's thesis in the field of ancient languages and cultures, Supervisor rahman bakhtiari, Bu-Ali Sina University, Hamedan[in Persian].

31. Tabatabaei, Javad(2007), Khaje Nezamolmolk, Second Edition, published by Tarhe Noo[in Persian].
32. Tanhaei, Anis(2009), Seeking Iranian-Islamic identity in the illustrated version of Shahnameh patriarch until the middle of the Safavids, Journal of Studies Islamic Art, No.9[in Persian].
33. Taragiigaz, hasanali(2003), Book Review Toponymy and look at Iran Toponymy, Journal of Linguistics, Vo. 17, No 2, [in Persian].

